



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۱/۱۰/۱۵



جليل غنى هروی

گذر از جنگ به صلح

در سی ام سپتمبر ۲۰۲۱ حرکت بزرگ ملی در کالیفرنیا کنفرانسی به زبان انگلیسی از طریق مجازی با عنوان «گذر از جنگ به صلح» دایر نمود و در آن دیدگاه های مختلف افغانها از نقاط مختلف جهان برای رسیدن به یک اتحاد بین گروه های مختلف در افغانستان و رسیدن به صلح ارائه گردید. در این کنفرانس از نگارنده نیز دعوت شد تا در رابطه با اینکه کدام استراتژی و موثرترین راه برای متحد ساختن گروه های مختلف نژادی در افغانستان می تواند این هدف را بر آورده سازد، نظری داشته باشم. با تشکر از حرکت بزرگ ملی و اداره ی ائتلاف افغانها در شمال کالیفرنیا که این فرصت را برایم دادند اینک ترجمه ای آنچه در این کنفرانس بیان داشتم تقدیم میدارم.

وقتی به گذشته ای افغانستان و ترکیب و بافت اجتماعی این کشور می نگریم، در می یابیم که جامعه ی افغانستان ترکیبی از اقوام، تبارها، فرهنگ ها و نهاد های اجتماعی بومی می باشد که از قرنها به اینطرف به اشکال مختلف، با وصف همه ای این تفاوت ها و تنوع ارزش های عقیدتی و فرهنگی، به حیث یک کتله ی نه کاملاً متحد ولی متفق در موارد خاص و سر نوشت ساز، به سر برده و این خطه ای جغرافیائی با تغییراتی در ساحه حکم روابی های امیران و شاهان در دولت های متمرکز، وجود داشته است.

این تنوع بافت اجتماعی، خاصیت یونیک و منحصر به فرد را برای این کشور به ارمغان آورده است و این اجتماع را رنگین تر و مرغوب تر ساخته است، البته با مشکلاتی نیز هر از گاهی رو برو بوده است. بارنیت روبین استاد علوم سیاسی در یونیورسیتی کولمبیا در امریکا و آمر مرکز مطالعات آسیای میانه که مطالعات وسیعی در مورد افغانستان دارد و از چهار دهه به اینطرف در امور مربوط به افغانستان دخیل بوده کتابی دارد با عنوان (The Fragmentation of Afghanistan) «پارچه شدن افغانستان». آقای روبین در این اثر، که یونیورسیتی یل آنرا در ۱۹۹۵ انتشار داد، می نگارد «جنگ جویان قبیله یی و کمونیستها برای اداره ی ملتی تلاش کردند که از نگاه جغرافیائی و نژادی از هم پاشیده بود. این جنگ آنها در جنگ چهارده ساله ی داخلی که در سال ۱۹۷۸ آغاز شد به اوج خود رسید منتج به پارچه شدن افغانستان به حیث یک دولت گردید.» اتحاد شوروی سابقه در ۱۹۷۸ برای حمایت از حکومت حزب دموکراتیک خلق که طی کودتای قدرت را به دست گرفته بود، به افغانستان تهاجم نمود.

وقتی امروز اوضاع را از نزدیک تحت مطالعه قرار می دهیم، دیده می شود که این پیشبینی و ارزیابی داکتر بارنیت روبین بر مبنای واقعیت ها بوده و امروز افغانستان واقعاً پارچه پارچه شده و هر گروه قومی و نژادی و زبانی و منطقه ای و حتی مذهبی و فرهنگی، هویت های جداگانه ای را برای خود ایجاد کرده اند. این تقسیم بندی ها و پارچه شدن ها در چهار دهه اخیر اتفاق افتاده و قبل از آن همه اقوام و نژادها با اختلافات جزئی، نه کلی که باعث پارچه شدن جامعه گردد، زندگی با همی و صلح آمیزی داشتند و اگر اختلافات جزئی هم بروز میکرد خودشان آنرا بدون مداخله ی حتی حکومت و یا هم کدام کشور خارجی، آن را حل می کردند. سوال عمده در حالت کنونی جست و جوی راه و طریقی برای حل این معضل و نزدیک ساختن مجدد اقوام، تبارها و نژادها و اقتشار مختلف جامعه و ایجاد فضای مساعد سیاسی و اجتماعی برای یک زندگی با همی صلح آمیز است که بنیاد ثبات و صلح در افغانستان است. سیاستگران و فرصت طلبان از هر وسیله و ابزاری در بیش از چهل سال گذشته برای احراز قدرت و موقف در داخل اجتماع کار گرفتند. آنها بطور مداوم در تحریک این اختلافات فعال بوده اند. یافتن راه حل، نزدیک ساختن مجدد تمام گروه های مختلف، ایجاد محیط و فضای مساعد سیاسی و اجتماعی به تمام عناصر ترکیب دهنده ی جامعه جهت زندگی کردن در صلح و آرامش، اصل عمده و اساسی ثبات در زمانی قرار دارد که تهدید یک جنگ داخلی دیگر فضای افغانستان را مکرر ساخته است.

حکومت های افغانستان در طول تاریخ، به هر اسم و رسمی که بوده، حکومت های قوی مرکزی برای جلوگیری از هم پاشیدگی و پارچه شدن ساکنین این جغرافیا بوده است که البته با خشونت ها و سرکوبی های نا رضیانی و مخالفین حکومت ها همراه بوده و مطابق به ایجاب شرایط آن زمان بوده است. انحصار قدرت نیز

توسط حاکمان و فرصت ندادن به اشتراک اقوام و نژاد های دیگر در حکومت ها منجر به نا رضایت ها می گردید و چنین نا رضایت ها بغاوت و شرارت دانسته شده و به شدت سرکوب می شد. این نا خشنودی ها در طول زمان تراکم نمود و فراهم شدن فرصت ها برای ابراز نظر های آزاد از یک جانب، و تحریکات سیاسیون فرصت طلب برای به قدرت رسیدن و یا هم گرفتن امتیازاتی از حکومت ها از جانب دیگر، در تشدید این تفاوت ها و بهره کشی از آن نیز نقش بازی کرده است.

این روند در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و تهاجم قوای اتحاد شوروی سابق بر افغانستان شدت اختیار کرد و حکومت از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» استفاده نمود و اقوام را یکی مقابل دیگری تحریک و به بهره کشی سیاسی از آن پرداخت و این روش به حکومت ها و سیاستگران بعدی به ارث ماند و در سالهای اخیر و به خصوص در هفت سال گذشته به اوج خود رسید. تمرکز قدرت به معنی انحصار قدرت است که به قدرت بلا منازعه ی فردی و بعد به دیکتاتوری منجر می گردد. در بیست سال گذشته والی ها حتی صلاحیت تعیین یک کاتب رتبه هشت را هم نداشتند که باید از مرکز تعیین می شد. این تمرکز قدرت نوعی دیکتاتوری اداری و فردی را در دستگاه حاکمه به وجود آورده بود که هم باعث سکتگی در کار های حکومت شد و هم زمینه ی فساد اداری را فراهم کرد. از جانب دیگر فقدان صلاحیت آمرین ولایتی و محلی موجب بی اعتمادی و عدم اطاعت از آمرین محلی و فاصله ملت از دولت گردید.

افغانستان در طول تاریخ خود حاکمیت های مختلفی از امارت های قومی تا دیکتاتوری های خانوادگی و نظامی و مذهبی و شاهی مطلقه و مشروطه و پارلمانی و چپی ها و راستی های تند رو و معتدل و نظام های پارلمانی و ریاستی، تقریباً همه انواع حکومت داری را تجربه کرد ولی هیچ یک از این نظام های سیاسی یا نتوانسته اند ثبات و فضای مناسب سیاسی را برای رفع این اختلافات فراهم سازند و یا هم نخواستند که راه های دیگری را آزمایش کنند. یکی از این راه ها رفع تمرکز قدرت و شریک ساختن مردم در اداره است که تقریباً در تمام جهان با در نظر داشت ترکیب اجتماعی و عنعنات و رسوم هر کشور، با تفاوت های تطبیق و نتیجه هم داده است. کاهش تمرکز قدرت و سهیم ساختن مردم، یکی از راه های موثر در نزدیک ساختن مردم به دولت بوده و احساس مسئولیت جناح های متنوع جامعه در برابر یک دیگر و اتحاد بین اقشار مختلف جامعه را به وجود می آورد. یکی دیگر از مزایای چنین نظامی آنست که گرایش گروه های قومی و نژادی را در شرایطی مثل افغانستان کاهش می دهد و زمینه ای پیشرفت و ترقی محلی را با احساس مسئولیت و تعلق و تعهدی که حاکمان محلی میکنند برای مردم فراهم ساخته و آنها نیز در مقابل به حیث شهروندان آن دیار همکار دولت و یکدیگر می گردند.

بعضی حلقه های در جامعه ی افغانی نگرانی دارند که تمرکز زدائی به پارچه شدن جامعه و در نتیجه به تجزیه ی افغانستان منجر خواهد گردید.

دو کشور تقریباً مشابه از نگاه ترکیب و بافت اجتماعی و تنوع فرهنگ ها و گروه های قومی و نژادی متنوع، با تطبیق و پیروی از یک نظام غیر متمرکز و اشتراک مستقیم مردم در ترکیب و انتخاب حکومت های محلی و مرکزی توانسته اند یک نوع همزیستی و هم گرایی و همچنان تقویه ی پایگاه حکومت را در بین مردم تضمین نمایند.

همسایه به اصطلاح در به دیوار افغانستان، پاکستان است که توانسته با بیش از دو صد میلیون نفوس و ترکیب مشابه اجتماعی با افغانستان با همان سطوح مختلف زندگی قبایلی، روستائی و شهری یک محیط آرامتر و با ثبات تر و صلح آمیز تر به تناسب افغانستان، با وصف عمر کوتاه هفتاد و پنج ساله اش، ایجاد نماید. کشور دیگر در همین منطقه هند، پر نفوس ترین دموکراسی جهان، با یک میلیارد و دو صد میلیون نفوس، چهار هزار مذهب، دو صد زبان مختلف با بیست و سه زبان رسمی در قانون اساسی، امروز با پیروی از همین نظام با تمام پیچیدگی های اجتماعی یکی از پیشرفته ترین کشور های جهان به شمار می رود.

با در نظر داشت بافت اجتماعی افغانستان و مناسباتی که بین ترکیب دهندگان جامعه افغانی وجود دارد، با روابط خانوادگی بین اقوام و زبانها و فرهنگ های مختلف که این ملت در طول تاریخ خود داشته، با آرامش و همدیگر پذیری زندگی کرده اند و اگر اختلافات جزئی هم بوده بزرگان و اشخاص با نفوذ در جامعه آنرا حل میکردند. جامعه افغانی با همه این تفاوتها که یکی از ویژگی های این جامعه و مزایای آنست نه یک پدیده ی منفی، صد ها سال با هم زیسته اند و همین حالا هم با هم زندگی میکنند و نقاط مشترک زیادی دارند که آن ها را به هم نزدیک میسازد که می شود بر همین نقاط مشترک جامعه تمرکز نمود. از آن جمله می توان بر این چند نکته اشاره کرد که در تامین اتحاد بین ترکیب کنندگان جامعه ی افغانی نقش کلیدی را ایفا خواهد کرد.

۱ - دین مشترک، اسلام

۲ - وطن ، افغانستان

۳ - فرهنگ مشابه و بعضاً هم مشترک، رسوم و عنعنات ، هنر و زبان

۴ - حکومت واحد

۵- قرابت های خانوادگی بین گروه های مختلف مذهبی، نژادی و قومی نزدیکی حکومت ها با مردم یک کشور متضمن موفقیت حکومت و صلح و زندگی با همی بین اقشار و اجزای ترکیب دهنده ای همان جامعه است. اشتراک افراد جامعه در انتخاب والی ها، شهر داران و مسوولان امنیتی و انتخاب اعضای حکومت مرکزی باعث می گردد تا اعضای جامعه احساس مسؤلیت نموده و خود را شریک اداره و حکومت بدانند و حکومت کننده گان نیز خود را جوابگوی ملت می بینند که باید خواسته های ملت را بر آورده سازند. تمرکز قدرت به معنی انحصار قدرت و انحصار قدرت به اقتدار فردی و گروهی و در نهایت به نوعی دیکتاتوری به اثبات رسیده است که مردم افغانستان دوره های متفاوت این پی آمد را تجربه کرده اند. بنا بر آن چنین تمرکزی باعث دوری دولت از مردم بوده و پایه های دولت را بدون پشتوانه ی مردمی ضعیف می سازد.

وقت آنست که در ایجاد یک میکانیزم جدید برای تامین صلح و ثبات و ایجاد فضای مساعد برای زندگی با همی بین گروه های مختلف ترکیب کننده ی جامعه ی افغانی، با در نظر داشت تجاربی که از چندین سده تاریخ این کشور آموخته شده فکر شود و ملتی که از هر نگاه چه وطن دوستی و فداکاری و چه استقلال طلبی و آزاد منشی و چه پای بندی به رسوم و عنعنات پسندیده و تاریخی، شهرت دارد و در این راه قربانی های بیش تر از هر ملت دیگری در این منطقه داده است، حاکم بر نوشت خویش گردد.

پایان